

دوفصلنامه علمی - پژوهشی پژوهش‌های زبانشناختی قرآن
سال پنجم، شماره اول، شماره پیاپی (۹) بهار و تابستان ۱۳۹۵
تاریخ دریافت: ۹۴/۱۲/۰۴ تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۶/۱۴
صص: ۱۰۵-۱۲۰

جمله‌های منفی اسمیه و دلالت‌های معنایی آن‌ها در قرآن کریم

صحبت اله حسنوند*

hasan.vand@yahoo.com

استادیار دانشکده اهل البیت (ع)، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

چکیده

در کنار درک روابط نحوی میان اجزای کلام، تلاش برای فهم معنا نیز می‌تواند کارکردهای معناشناسی ساختارهای نحوی را به خوبی نشان بدهد. در قرآن کریم آیات متعددی با ساختارهای تعبیری و نحوی مشابه و نزدیک به هم دیده می‌شود، که ممکن است مخاطب را به این تلقی برساند که تفاوت چندانی در دلالت‌های معنایی این دسته از آیات نیست. کاربرد حالت‌های گوناگون نفی در جمله‌های اسمیه همراه با «لیس»، «حروف شبیه به لیس» و «لا نفی جنس» از جمله این ساختارها و تعبیرات است که با وجود شباهت ظاهری دلالت‌های معنایی متفاوتی دارند. پژوهش حاضر با رویکردی تحلیلی و تطبیقی در بافت و سیاق آیاتی که این ادات در آن‌ها به کار رفته است، نشان می‌دهد که اختلاف این ساختارهای نحوی، صرفاً تغییر و تفنن در تعبیر نبوده؛ بلکه هر یک از آن‌ها برای بیان معنای هدفمندی هستند.

واژه‌های کلیدی

ادات نفی، جمله‌های اسمیه، دلالت معنایی، قرآن.

مقدمه

هدف نحو عربی صرفاً شناخت مواضع درست و خطا در تعیین حرکت آخر کلمه‌ها و چینش نظام‌مند آن‌ها نیست؛ اگر چه پژوهش در آثار نحویان متأخر این نکته را به وضوح بیان می‌کند که غرض از مباحث، اصول و قواعد نحوی، شناخت کلام درست از کلام نادرست است (نک: الصبان، بی تا، ج ۱، ص ۱۶؛ الخضری، ۱۹۲۹، ج ۱، ص ۱۱؛ الأزهری، بی تا، ج ۱، ص ۱۴).

این در حالی است که بسیاری از علمای قدیم و صاحب‌نظران معاصر به موضوع اهمیت و جایگاه نحو در تفسیر دلالت‌های متن پرداخته‌اند و بر ضرورت استناد به اصول نحوی در کشف و تبیین ویژگی اسلوب‌های گوناگون زبانی تأکید دارند.

سیبویه در غالب آراء و دیدگاه‌های نحوی‌اش آشکارا از کارکردهای معنایی ساختارهای گوناگون نحوی سخن می‌گوید. برای مثال در باب فاعل و در تبیین علت تقدیم هریک از فاعل و مفعول بر دیگری می‌گوید: «آنان (عرب) بخشی از کلام را که اهمیت داشته و به آن توجه دارند، مقدم می‌کنند» (سیبویه، ۱۹۸۸، ج ۱، ص ۳۴). بر این اساس سیبویه جمله (الف): ضرب زیداً عمرأ و جمله (ب): ضرب عمرأ زیداً، را از نظر معنا و نوع دلالت تفاوت قائل می‌شود. در جمله (الف) کانون توجه و تأکید کلام متوجه فاعل است اما در جمله (ب)، این تأکید معطوف به مفعول جمله است.

نگاهی گذرا به آثار عبدالقاهر جرجانی نیز این نکته را تأیید می‌کند، که او همچون سیبویه در تفسیر و تبیین اسلوب‌های متفاوت نحوی اهتمام و توانمندی علمی ویژه‌ای داشته است. این نبوغ، او را

به طرح و بیان نظریه معروفش با نام نظم رهنمون کرد. اساس این نظریه بر تبیین معانی ساختارهای نحوی و اختلاف دلالت‌های معنایی آن‌ها، مبتنی است.

زبان در نگاه عبدالقاهر «مجموعه‌ای از روابط است که در آن، واج‌ها و کلمات تنها شکل‌بندی و پیکربندی معانی هستند» (جرجانی، ۱۹۸۴، ص ۵۵)، و به اعتقاد او تغییر در ساختارهای نحوی سبب اختلاف جمله‌ها می‌شود نه تغییر الفاظ و واژگان؛ مثلاً نمی‌توانیم بگوییم دو جمله « رأیت الأسد » و « لقیته الأسد » معنا یا نظم متفاوتی دارند؛ اما در دو جمله « إن زیدا كالأسد » و « كأن زیدا الأسد » معنی تغییر کرده است (جرجانی، ۱۹۴۸، ص ۲۶۵).

ابن جنی نیز به اهمیت معنی و دلالت‌های واژگان و ساختارهای نحوی تأکید دارد. به اعتقاد او « زبان مجموعه‌ای از اصوات است که هر قومی با آن‌ها اغراض خود را بیان می‌کند » (ابن جنی، ۱۹۵۲، ج ۱، ص ۳۳).

در این تعریف، مقصود از اغراض همان معانیبا دلالت‌هایی است که متکلم، آن‌ها را به شنونده انتقال می‌دهد و بر این اساس زبان دو بخش دارد: بخش مادی و شنیدارییا مرئی و بخش دوّم، ادراکی و معنوی. این دو بخش هریک بر دیگری تأثیر گذاشته است و یا از آن متأثر می‌شود.

اگر ساختارها و ترکیب‌های نحوی در کنار اسلوب و دلالت‌های معنایی تحلیل نشوند، اهمیت و ارزش بیانی آن‌ها نادیده گرفته می‌شود. زیرا شباهت ظاهری این ساختارها ممکن است این تلقی را در ذهن مخاطب ایجاد کند که تفاوتی میان دلالت‌های معنایی آن‌ها نیست؛ در حالی که تشابه ظاهری برخی

ویژگی تعبیرهای قرآن « یکی از مهم‌ترین نکاتی است که زبان‌شناسی شناختی بر آن تأکید دارد.] در قرآن[هر تعبیری بر مفهوم‌سازی خاصی مبتنی شده است. می‌توانیم از یک موقعیت، تعبیرهای زبانی گوناگونی داشته باشیم. این تعبیرها، هرچند یک موقعیت را نشان می‌دهند، تفاوت‌های مهمی دارند» (قائمی نیا، ۱۳۹۰، ص ۱۲۹). تردیدی نیست که استنباط و استخراج ویژگی‌ها و دلالت‌های معنایی در تعبیرهای متفاوت قرآن، مستلزم آشنایی با روح زبان عربی، فهم معانی و تفاوت‌های کاربردی در ساختارهای نحوی این زبان است. نظر به اهمیت این موضوع در بیان اعراب و تفسیر قرآن، نباید کلام وحی را بر شیوه و معنایی که خلاف کاربرد آن در زبان است، حمل کرد (المجایده، ۲۰۰۹، ص ۱۰۳).

جمله‌های منفی اسمیه در بسیاری از آیات قرآن در قالب ساختارهای نحوی متفاوت دیده می‌شوند. استفاده از «لیس»، «حروف شبیه به لیس» و «لانفی جنس» نمونه‌های رایج نفی در آیات متعددی است که هر یک دلالت‌های معنایی متفاوت دارند. نگاهی گذرا به آیات ذیل:

«فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» (محمد: ۱۹)؛ (پس بدان که معبودی جز «الله» نیست). / «وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ» (آل عمران: ۶۲)؛ (و هیچ معبودی، جز خداوند یگانه نیست). / «قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ» (انعام: ۶۶)؛ (بگو: من مسئول (ایمان‌آوردن) شما نیستم!). / «وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ» (یونس: ۱۰۸)؛ (و من مأمور (به اجبار) شما نیستم!). / «وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ» (احقاف: ۹)؛ (و جز بیم‌دهنده آشکاری نیستم). / «إِنَّا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ» (شعراء: ۱۱۵)؛ (من تنها اندازکننده‌ای آشکارم). و دیگر نمونه‌های مشابه این سؤالات را مطرح می‌کند: چرا

از ساختارهای نحوی، به معنای دلالت آن‌ها بر معنای مشابه نیست؛ بلکه گزینش و انتخاب هریک از این ساختارها و تعبیرها به اسلوب‌ها و شیوه‌های بیانی خاصی اشاره دارد، که غایت و غرضشان متفاوت است. «نه واژگان و نه ساختارهای نحوی هیچ کدام به تنهایی برای نشان‌دادن ویژگی‌های دقیق و درست اسلوب‌های بیانی در متون کافی نیستند؛ بلکه در کنار این عناصر باید علت گزینش و اختیار مفردات و ساختارها که مرتبط با اسلوب متن است، نیز تحلیل شود» (عبد اللطیف، ۲۰۰۰، ص ۱۷۳).

بنابراین «محدود کردن غایت نحو در پرداختن به احوال و احکام مربوط به آخر کلمه‌ها سبب می‌شود تا از حوزه‌ی گسترده نگاه‌های نحوی کاسته شود و این علم از مسیر حقیقی‌اش منحرف شده و بسیاری از احکامی که در رموز، اسرار تألیف و نظم کلام است، نادیده گرفته شود» (مصطفی، ۱۹۵۹، ص ۲). از این رو دیدگاه محدودگرایانه متأخران به نحو، نیازمند بازنگری و تصحیح است تا هدف حقیقی اصول و ضوابط آن تبیین شود.

در قرآن کریم که گونه‌ای خاص و ممتاز از کلام عربی است، تعبیرها و عبارات‌های ظاهراً مشابه‌ای در مواقع متعددی دیده می‌شود. دقت و تأمل در معنا و سیاق این عبارات‌ها به روشنی نشان می‌دهد که هر یک از این تعبیرها بر معنای خاصی دلالت دارد. به بیان دیگر تعدد وجوه و ساختارهای نحوی که در آیات قرآن به فراوانی مشاهده می‌شود، به این معنا نیست که این ساختارهای متفاوت مدلول‌های معنایی یکسانی دارند؛ بلکه هر ساختاری دلالت معنایی ویژه‌ای دارد و بازگشت از یک تعبیر به تعبیر دیگر مستلزم بازگشت از یک معنا به معنای دیگر است. این

ل «لیس و لایکون» (محمد ابراهیم خلیفه شوشتری و زهراء خدائی، ۱۳۹۱)؛ نویسندگان در این مقاله انواع گوناگون این دو فعل را در جمله‌های عربی تحلیل کرده‌اند.

کارکرد نحوی ادات نفی در جمله‌های اسمیه

«لیس» از جمله کلمه‌هایی است که بسامد آن در متون عربی به ویژه قرآن فراوان است. برخلاف نظر کسانی چون ابن السراج، ابی علی الفارسی و ابوبکر بن شقیر که «لیس» را حرف می‌دانند، این کلمه نزد جمهور نحویان فعل ماضی غیر متصرف است (ابن هشام، ۱۹۷۹، ص ۳۸۷). در زبان عربی «لیس» کلمه نفی و فعل ماضی است. اصل آن (لیس) است همانند (فَرِحَ). عین الفعل آن به قصد تخفیف ساکن شده است. و یا اینکه اصل آن (لا ایس) بوده که همزه حذف شده و لام به یاء چسبیده است. زیرا در سخن آنان (عرب) چنین آمده است: إئتني من حيث أيس و ليس أي من حيث هو ولا هو. و یا اینکه ایس به معنی موجود و لا ایس به معنی لا موجود» (فیروزآبادی، ۲۰۰۵، ص ۵۷۴؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۵، ص ۲۱۲). همچنین در لسان العرب آمده است: «أيس كلمة قد أميتت إلا إن الخليل ذكر أن العرب تقول جيء به من حيث هو في حال الكينونة والوجود وقال إن معنى (لايس) أي لا وجد» (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۷، ص ۳۱۷).

«لیس» همانند دیگر نواسخ بر مبتدا و خبر وارد می‌شود و مبتدا را با نام اسم مرفوع و خبر را منصوب می‌کند. برخی از نحویان بر این عقیده‌اند که «لیس» صرفاً برای نفی حال به کار می‌رود. (ابن یعیش، بی تا، ج ۷، ص ۱۱۲)؛ ولی درست این است که اگر

ادات نفی در این آیات متفاوت است؟ آیا اختلاف تعبیری این آیات و دیگر آیات مشابه، سبب تغییر در دلالت عبارت می‌شود یا صرفاً برای تفنن در تعبیر است؟ وجوه نحوی متفاوت در این قبیل آیات چه رابطه‌ای با معنا دارد؟

در این پژوهش به روش کتابخانه‌ای و با رویکردی تحلیلی- تطبیقی، نخست با استناد به آثار و آراء نحویان، کارکردهای نحوی هریک از ادات نفی در جملات اسمیه تحلیل و واکاوی شد، سپس تفاوت دلالت‌های معنایی این ادات در بسیاری از آیات قرآن تحلیل شد تا پاسخ سؤالات مطرح شده روشن شود.

در زمینه قرآن کریم پژوهش‌های زیادی انجام شده است، که هر کدام به جنبه‌ای از موضوعات و مباحث مرتبط با آن می‌پردازند. پژوهش حاضر به تحقیقاتی که در حوزه زبان‌شناسی قرآن صورت گرفته است، مربوط می‌شود؛ اما در ارتباط با موضوع آن، مقاله یا کتابی نوشته نشده است. از جمله پژوهش‌هایی که در ساختارهای نحوی قرآن انجام شده است، می‌توان به نمونه‌های ذیل اشاره کرد: کتاب «علاقة الظواهر النحوية بالقرآن» (محمد احمد خضیر، ۲۰۰۱)؛ مؤلف در این کتاب رابطه ترتیب، زیادت و حذف با دلالت معنایی آیات در قرآن کریم را بررسی می‌کند. کتاب «النحو و الدلالة» (محمد حماسه عبد اللطیف، ۲۰۰۰)؛ نویسنده در این کتاب رابطه معنا با اصول و ساختارهای نحو عربی را تحلیل می‌کند. مقاله «نقش و کارکرد علم سیاق و دانش لغت در بازنگری آیات متشابه لفظی» (زهرا محققیان و اعظم پرچم، ۱۳۹۳)؛ نویسندگان در این مقاله براساس کارکرد انواع سیاق و بهره‌گیری از علم لغت آیات متشابه لفظی را بررسی کرده‌اند. مقاله «الدور الوظيفي

عمل این حرف است (ابن عقیل، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۳۰۳). در قرآن غالب آیاتی که با «ما» منفی شده‌اند، خبر با «إِلَّا» نقض شده است که در دلالت معنایی این دسته از آیات و تفاوت کاربرد آنها با دیگر ساختارهای مشابه بحث خواهد شد.

برخی از نحویان معتقدند که «ما» همانند «لیس»، نفی را مختص به حال می‌کند (ابن یعیش، بی تا، ج ۱، صص ۱۰۸-۱۰۹؛ مبرد، ۱۹۸۶، ج ۴، ص ۱۸۸). اما درست این است که همانند «لیس» اگر به طور مطلق به کار رود، بر معنای حال دلالت دارد و چنانچه مقید باشد بر حسب قید به زمان خاصی تعلق می‌گیرد، همانند آیه «وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ» (بقره: ۱۶۷)؛ (و هرگز از آتش (دوزخ) خارج نخواهند شد.) و آیه «وَمَا هُمْ عَنْهُ بِغَائِبِينَ» (انفطار: ۱۶)؛ (و آنان هرگز از آن غایب و دور نیستند!) زمان جمله در این آیات مختص آینده است (استرآبادی، ۱۳۱۰، ج ۱، ص ۲۹۱؛ سیوطی، ۱۳۲۷، ج ۱، ص ۱۲۳).

«إن» نافیه نیز از دیگر حروفی است که در جمله‌های منفی به کار می‌رود. این حرف در مواقعی بر جمله‌های اسمیه وارد شده است، مانند آیه «إِنَّ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ» (ملک: ۲۰)؛ (ولی کافران تنها گرفتار فریبند) و مواقعی دیگر در جمله‌های فعلیه آمده است، مانند آیه «وَلَيَحْلِفْنَ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى» (توبه: ۱۰۷)؛ (آن‌ها سوگند یاد می‌کنند که: «جز نیکی (و خدمت)، نظری نداشته‌ایم!)).

اعمال «إن» در جمله‌های اسمیه محل اختلاف نحویان است. بیشتر نحویان مدرسه بصره، سیبویه و فراء اعمال نشدن این حرف را می‌پذیرند. در مقابل مدرسه نحوی کوفه به‌جز فراء و برخی از بصریها نظیر مبرد، ابی‌علی فارسی و ابی‌بکر بن سراج معتقدند

«لیس» به طور مطلق و بدون هیچ قرینه‌ای به کار رود، بر زمان حال دلالت دارد اما اگر همراه قرینه باشد، در زمان‌های ماضی و مستقبل نیز به کار می‌رود. لذا در عبارت (لَيْسَ خَلَقَ اللَّهُ مِثْلَهُ) برای زمان ماضی و در آیه «وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» (بقره: ۲۶۷)؛ (و برای انفاق، به سراغ قسمت‌های ناپاک نروید در حالی که خود شما، (به‌هنگام پذیرش اموال،) حاضر نیستید آنها را بپذیرید؛ مگر از روی چشم‌پوشی و کراهت! و بدانید خداوند، بی‌نیاز و شایسته ستایش است.) و نیز در آیه «إِنَّمَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ» (هود: ۸)؛ (آگاه باشید، آن روز که (عذاب) به سراغشان آید، از آنها بازگردانده نخواهد شد؛ و هیچ قدرتی مانع آن نخواهد بود) و آنچه را مسخره می‌کردند، دامانشان را می‌گیرد!)، (لیس) در معنای مستقبل به کار رفته است (صبان، بی تا، ج ۱، ص ۲۲۷؛ اشمونی، بی تا، ج ۱، ص ۲۲۷).

«ما» نفی نیز همانند «لیس» بر جمله اسمیه وارد می‌شود و مبتدا را با نام اسم مرفوع و خبر را منصوب می‌کند. اعمال «ما» در میان لهجه‌های عربی مختص اهل حجاز، نجد و تهامه است؛ اما در لهجه بنی تمیم این حرف عامل نیست (ابن هشام، ۱۹۷۹، ص ۳۹۹). در آیاتی از قرآن که شروط عمل «ما» وجود داشته، اعمال شده است: «وَقُلْنَا حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا» (یوسف: ۳۱)؛ (و گفتند: «منزه است خدا! این بشر نیست.))

مقدم نشدن خبر و معمول خبر (در صورتی که ظرف یا جار و مجرور نباشد) بر اسم، نقض نشدن خبر با «إِلَّا» و نبودن «إن زائده» بعد از «ما» شروط

تفاوت دلالت‌های معنایی ادات نفی در جمله‌های

اسمیّه

بدون شک هر زبانی منطق و نظام خاصی دارد که گویندگان آن زبان خود را ملزم به رعایت آن می‌دانند؛ زیرا این امر، کاربران زبان را در یک جغرافیای زبانی برای درک و فهم مقصود همدیگری می‌کند. این منطق زبانی بیش از هر عاملی دیگر با فکر و اندیشه اهل آن زبان رابطه مستقیم دارد و از زبانی به زبان دیگر متفاوت است؛ به گونه‌ای که سبب استقلال و هویت بخشی هر زبان و تفاوت آن با دیگر زبان‌ها می‌شود. بر این اساس «اسلوب‌ها و تعبیرهای یک زبان را باید در پرتو منطق حاکم بر آن و نیز با توجه به عوامل روانی و فرامتنی که گوینده و شنونده هنگام تعامل با یکدیگر متأثر از آن‌ها بوده‌اند، تفسیر و تبیین کرد» (انیس، ۱۹۷۶، ص ۱۷۶).

از جمله مباحثی که در حوزه زبان‌شناسی تحلیل می‌شود، عبارت‌ها و تعبیرهای متفاوتی است که برای نشان دادن موقعیت یکسانی به کار رفته‌اند، به عبارت دیگر در مواقع متعددی با جمله‌ها و ساختارهای متفاوت زبانی برای بیان شرایط و موقعیت یکسان مواجه می‌شویم. این ساختارهای متفاوت هرچند که برای تبیین موقعیت واحدی بکار رفته‌اند؛ ولی دلالت‌ها و معانی متفاوت دارند.

در قرآن کریم نیز در مواقع زیادی با آیاتی مواجه می‌شویم که با ساختارهای متفاوت برای ترسیم موقعیت یکسانی به کار رفته‌اند، که بدون شک دلالت‌ها و معانی آن‌ها نمی‌تواند مشابه باشد. ساختارهای منفی در جمله‌های اسمیه که مکرراً در قرآن به کار رفته‌اند، بر اساس منطق حاکم بر زبان

که «إن» همانند «لیس» مبتدا را با نام اسم مرفوع و خبر را منصوب می‌کند (ابن عقیل، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۳۱۷).

همانند «ما»، حفظ ترتیب، یعنی؛ تقدیم نشدن خبر و معمول خبر (در صورتی که شبه جمله نباشد) و نقض نشدن خبر با «إلّا»، شروط اعمال «إن» در جمله‌های اسمیه است. در قرآن همه جایگاه‌هایی که «إن» به کار رفته است، به علت نداشتن شرایط مذکور اعمال نشده است. ترکیب این حرف با «إلّا» که از انواع شیوه‌های حصر در زبان عربی است، حالت غالب کاربرد آن در کلام وحی است که به طور مفصل پیرامون دلالت معنایی و تفاوت آن با دیگر ساختارهای نفی بحث خواهد شد.

دیگر از حروفی که سبب نفی جمله‌های اسمیه می‌شود «لا» نفی است. این حرف گاهی به معنای نفی جنس است که در این صورت عمل آن شبیه «إن» است؛ همانند آیه «قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ» (یوسف: ۹۲)؛ (یوسف) گفت: «امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست!». شرط عمل در «لا نفی جنس» این است که آشکار در نفی جنس باشد. به بیان دیگر دارای معنای استغراق و شمول نفی در همه افراد یک جنس باشد. نکره بودن اسم و خبر و نبود فاصله میان «لا» و اسم، از دیگر شروط اعمال آن محسوب می‌شود (ابن عقیل، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۵).

نوع دیگر از «لا» در جمله‌های اسمیه به کار می‌رود و عمل نحوی آن همانند «لیس» است. همانطور که در مباحث بعدی به طور مفصل بیان می‌شود، این نوع از «لا» از نظر معنایی ممکن است بر نفی واحد و یا بر نفی عموم دلالت داشته باشد و شروط عمل آن، نکره بودن اسم و خبر، مقدم نشدن خبر بر اسم و نقض نشدن خبر با «إلّا» است (ابن عقیل، ۱۴۱۶؛ ج ۲، ص ۳۱۶).

در آیات ۷۱ حج، ۵ نور، ۳۶ اسراء، ۱۵ لقمان، ۴۲ غافر، ۲۰ زخرف، ۲۴ جاثیه، ۲۲ عنکبوت، ۳۱ شوری، ۱۲۰ بقره و ۳۷ رعد نیز همانند نمونه‌های بالا اسم «لیس» مجرد از «من» زائده بوده؛ اما اسم «ما» مقرون به آن است. ترکیب «ما» و حرف زائد «من» در این آیات، افاده شمول و تقویت نفی می‌کند (فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۳۸۳؛ طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۱۱، ص ۲۲۵؛ طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۵۴۳؛ قمی، ۱۳۶۸، ج ۵، ص ۵۶۲).

ب) حرف زائد «باء» که برای تأکید نفی، بر خبر «ما» و «لیس» وارد می‌شود، بر خبر «ما» بیش از خبر «لیس» در می‌آید. این حرف در ۷۶ آیه، به خبر «ما» نزدیک شده است و صرفاً در آیات ۳۱ یوسف، ۲ مجادله و ۴۷ حاقه وارد نشده است. در حالی که خبر «لیس» در ۲۳ جایگاه به «باء» نزدیک شده و در آیات ۹۴ نساء، ۴۳ رعد و ۱۱۳ آل عمران بدون این حرف آمده است.

ج) موضوعاتی در قرآن همانند شرک که به تأکید بیشتری نیازمند است، با «ما» منفی شده است؛ مانند آیه «وما من إله إلا الله» (آل عمران: ۶۲) و آیات: ۷۳ مائده، ۵۹، ۶۵، ۷۳ و ۸۵ اعراف؛ ۵۰، ۶۱ و ۸۵ هود و ۲۳ مؤمنون و...

در همه این‌ها، تعبیر قرآن هیچگاه با «لیس» منفی نشده است؛ بلکه چون در این آیات موضوع شرک مطرح بوده و نفی این موضوع در اسلام از اهمیت برجسته‌ای برخوردار است، با «ما» منفی شده‌اند.

مقایسه آیات ۶۶ و ۱۰۷ انعام، با صراحت بیشتر، مطلب فوق را نشان می‌دهد. در آیه ۶۶ آمده است: «وَكَذَّبَ بِهٖ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ» (قوم و جمعیت تو، آن (آیات الهی) را تکذیب و

عربی دلالت‌ها و مواضع کاربردی متفاوت دارند که در این بخش از پژوهش تحلیل و مقایسه تطبیقی می‌شوند.

تفاوت «لیس» و «ما»

همان‌طور که در مباحث پیشین اشاره شد، اگر چه این دو کلمه با کارکرد نحوی و معنایی مشابهی در کلام عربی و قرآن به کار رفته‌اند؛ اما وجوه اختلاف زیادی میان آن‌ها وجود دارد. تحلیل آیاتی که این دو کلمه در آن‌ها به کار رفته است به روشنی نشان می‌دهد که نفی با «ما» تأکید و قوت بیشتری از نفی با «لیس» دارد. در تأیید این مطلب می‌توان به دلایل ذیل استناد کرد:

الف- در ۴۱ آیه از قرآن، اسم «لیس» به صورت نکره است و در هیچیک از این‌ها با «من» زائده که بر استغراق و تأکید نفی دلالت دارد، به کار نرفته است. در حالی که اسم «ما» در ۹۱ آیه، نکره بوده و در همه اینها همراه «من» به کار رفته است:

«لَيْسَ لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ وَّلِيٌّ وَّلَا شَفِيعٌ» (انعام: ۵۱)؛ (یاور و سرپرست و شفاعت‌کننده‌ای جز او [خدا] ندارند). / «لَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَّلِيٌّ وَّلَا شَفِيعٌ» (انعام: ۷۰)؛ (جز خدا، نه یاوری دارند، و نه شفاعت‌کننده‌ای). / «وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ» (احقاف: ۳۲)؛ (و غیر از خدا یار و یاوری برای او نیست). / «وَمَا لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنْ أَلٍ» (رعد: ۱۱)؛ (و جز خدا، سرپرستی نخواهند داشت). / «وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَّلِيٍّ وَّلَا نَصِيرٍ» (بقره: ۱۰۷)؛ (و جز خدا، ولی و یاوری برای شما نیست). / «وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَّلِيٍّ وَّلَا نَصِيرٍ» (توبه: ۱۱۶)؛ (و جز خدا، ولی و یاوری ندارید!).

انکار کردند، در حالی که حق است! (به آن‌ها) بگو: «من مسئول (ایمان آوردن) شما نیستم!»

این آیه خطاب به پیامبر اسلام (ص) است و «مقصود از قوم رسول خدا (ص) قریشیا قبیله مضر و یا عموم امت عرب است» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۱۹۵)؛ اما در آیه ۱۰۷ که به موضوع شرک اشاره دارد، می‌فرماید: «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ»؛ (اگر خدا می‌خواست، هیچ یک مشرک نمی‌شدند، و ما تو را مسئول (اعمال) آن‌ها قرار نداده‌ایم).

(د) در زبان عربی، «ما» بر خلاف «لیس»، در جواب قسم به‌کار می‌رود. مانند: (والله ما زید بحاضر). سیبویه معتقد است که (ما فَعَل) برای نفی عبارت (لَقَدْ فَعَل) به‌کار می‌رود (سیبویه، بی تا، ج ۱، ص ۴۶۰). سخن سیبویه بر این امر دلالت دارد که در معنای «ما» همانند «قد» تأکید وجود دارد. سیوطی در شرح و بیان سخن سیبویه می‌گوید: «مقتضای کلام سیبویه این است که «ما» معنای تأکید دارد؛ زیرا در تعبیرهای منفی برای جواب «لقد» می‌آید و از آنجا که «قد» دلالت بر تأکید دارد، در پاسخ آن، «ما» نفی می‌آید» (سیوطی، ۱۹۵۱، ج ۱، ص ۴۶۰).

در مواضع متعددی از قرآن کریم نیز حرف «ما» بر خلاف «لیس» در جمله‌های اسمیه و فعلیه با نام جواب قسم آمده است: «وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ النَّجْمُ الثَّاقِبُ إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ» (طارق: ۱-۴)؛ (سوگند به آسمان و کوبنده شب! و تو نمی‌دانی کوبنده شب چیست! همان ستاره درخشان و شکافنده تاریکی‌هاست! (به این آیت بزرگ الهی سوگند) که هر کس مراقب و محافظی دارد)، و مانند آیه: «ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا

مُشْرِكِينَ» (انعام: ۲۳)؛ (سپس پاسخ و عذر آن‌ها، چیزی جز این نیست که می‌گویند: «به خداوندی که پروردگار ماست سوگند که ما مشرک نبودیم). جمله جواب قسم خواه به‌صورت مثبت باشد یا منفی، از جملات تأکیدی در زبان عربی است و از آنجا که در هیچ آیه‌ای از قرآن، «لیس» در جواب قسم وارد نشده، دلالت بر این دارد که تأکید معنایی «ما» بیش از «لیس» است.

تفاوت «إِنْ» و «ما»

تحلیل ساختاری و مضمونی آیاتی که با «إِنْ» و «ما» منفی شده‌اند نشان می‌دهد که نفی با «إِنْ» تأکید و قوت بیشتری نسبت به «ما» دارد. برای اثبات و تأیید این مطلب می‌توان به دلایل ذیل استناد کرد:

الف) مقایسه و تحلیل معنایی آیات متعددی از قرآن که در آن‌ها از «إِنْ» و «ما» نفی برای بیان معنای مشابه و یکسانی استفاده شده است، نشان می‌دهد، در مواقعی که «إِنْ» استعمال شده، دلالت آن بر تأکید نفی بیشتر است. برای نمونه می‌توان به نمونه‌های ذیل اشاره کرد:

نخست: در آیه «قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ» (یاسین: ۱۵)؛ (اما آنان (در جواب) گفتند: «شما جز بشری همانند ما نیستید، و خداوند رحمان چیزی نازل نکرده است، شما فقط دروغ می‌گویید!»)

بر اساس قواعد نحو عربی، فراز اول این آیه (قالوا ما أنتم...) می‌توانست با (إِنْ) منفی شود؛ همچنان‌که نفی قسمت پایانی آن (إِنْ أَنْتُمْ...)، با (ما) منع نحوی ندارد؛ به گونه‌ای که هیچ اشکال ساختاری بر آن وارد نمی‌شد. بنابراین منفی شدن فراز اول آیه با (ما) و

افسانه‌های پیشینیان است!). و در آیه ۱۷ احقاف چنین آمده است: «وَالَّذِي قَالَ لَوْلَا دِيهِ أَفْ لَكُمَا أَ تَعْدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَّتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَعْجِلَانِ اللَّهَ وَيَلْكَءَ آمِنِينَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (و کسی که به پدر و مادرش می‌گوید: «اف بر شما! آیا به من وعده می‌دهید که من روز قیامت مبعوث می‌شوم؟! در حالی که پیش از من اقوام زیادی بودند (و هرگز مبعوث نشدند!) و آن دو پیوسته فریاد می‌کشند و خدا را به یاری می‌طلبند که: وای بر تو، ایمان بیاور که وعده خدا حق است؛ اما او پیوسته می‌گوید: «این‌ها چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست!»).

هر چند که در برخی منابع تفسیری عبارت پایانی هر دو آیه مذکور بر یک معنا حمل شده است (محلّی و سیوطی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۱۳۳؛ نخجوانی، ۱۹۹۹، ج ۱، ص ۲۱۶؛ حقی، بی تا، ج ۳، ص ۱۰۲)؛ لیکن در آیه انعام، صفاتی از قبیل: وَجَعَلْنَا عَلِيٍّ... وَفِي آذَانِهِمْ...، وَاِنْ يَرَوْا كَلًّا... که برای تکذیب‌کنندگان ذکر شده است، بر فزونی و شدت تکذیب و انکار آنان دلالت دارد که به مراتب بیشتر از تکذیب و انکار در آیه احقاف است. از این رو، آیه اوّل با «إِنَّ» و آیه دوّم با «مَا» منفي شده‌اند.

سوم: خداوند در آیه ۲۴ جاثیه می‌فرماید: «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»؛ (و آنها گفتند: «چیزی جز همین زندگی دنیای ما در کار نیست؛ گروهی از ما می‌میرند و گروهی جای آنها را می‌گیرند؛ و جز طبیعت و روزگار ما را هلاک نمی‌کند!»، آنان به این سخن که می‌گویند علمی ندارند؛ بلکه تنها حدس می‌زنند). اما در آیات ۳۳-۳۷

فراز پایانی آن با (إِنَّ) بیانگر تفاوت دلالت معنایی آنها است. چون فراز اول آیه در مقام اثبات (بشر) بودن پیامبران از سوی کفار بوده و چون این موضوع بدیهی است و اثبات آن به تأکید زیاد نیاز ندارد، همراه با (ما) ذکر شده است. اما فراز پایانی آیه که در مقام تکذیب پیامبران اثبات صادق نبودن دعوی آنها از سوی کفار است، چون نیازمند تأکید بیشتری است؛ بنابراین با (إِنَّ) منفي شده است. همچنین در آیه: «وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ» (یوسف: ۳۱) معنای عبارت «ما هذا...» بر این نکته دلالت دارد که جمال حضرت یوسف (ع) فراتر از حدّ و اندازه‌ای است که بتوان آن را در نوع بشر جستجو کرد؛ بر این اساس در عبارت پایانی آیه، زیبایی یوسف محصور در جنس ملائکه شده است؛ زیرا مصر قدیم به وجود موجودات و ارواح زیبای آسمانی اعتقاد داشتند و آنان را خدایان و حاکمان روز جزاء می‌دانستند (ابن عاشور، بی تا، ج ۱۲، ص ۵۶)، و چون اثبات فرشته بودن حضرت یوسف نیازمند تأکید بیشتری بوده، فراز پایانی آیه با «إِنَّ» منفي شده است.

دوم: در آیه ۲۵ انعام آمده است: «وَمَنْهُمْ مَّنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلًّا ءَأَيُّهُ لَأُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (پاره‌ای از آنها به (سخنان) تو، گوش فرا می‌دهند؛ ولی بر دل‌های آنان پرده‌ها افکنده‌ایم تا آن را نفهمند، و در گوش آنها سنگینی قرار داده‌ایم، و اگر تمام نشانه‌های حق را ببینند، ایمان نمی‌آورند؛ تا آنجا که وقتی به سراغ تو می‌آیند که با تو پر خاشاگری کنند، کافران می‌گویند: «این‌ها فقط

مؤمنون می‌فرمایند: «وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ وَلَكِنْ أُطْعِمْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ أَيْعِدْكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنْكُمْ مَخْرُجُونَ هِيَ هِيَ هِيَ هِيَ لَمَّا تُوَعَّدُونَ إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ» (ولی اشرافیان (خودخواه) از قوم او که کافر بودند، و دیدار آخرت را تکذیب می‌کردند، و در زندگی دنیا به آنان ناز و نعمت داده بودیم، گفتند: «این بشری است مثل شما از آنچه می‌خورید می‌خورد، و از آنچه می‌نوشید می‌نوشد! (پس چگونه می‌تواند پیامبر باشد؟!)) و اگر از بشری همانند خودتان اطاعت کنید، مسلماً زیانکارید. آیا او به شما وعده می‌دهد هنگامی که مرید و خاک و استخوان‌هایی (پوسیده) شدید، بار دیگر (از قبرها) بیرون آورده می‌شوید؟ هیئات، هیئات از این وعده‌هایی که به شما داده می‌شود! مسلماً غیر از این زندگی دنیای ما، چیزی در کار نیست؛ پیوسته گروهی از ما می‌میریم، و نسل دیگری جای ما را می‌گیرد، و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد!)).

قسمت تعیین شده از سوره جاثیه با «ما» و در سوره مؤمنون همین معنا با «إن» منفی شده است. در آیات ذکر شده از سوره مؤمنون، شدت تکذیب و انکار بیشتر از آیه ۲۴ جاثیه است؛ زیرا در سوره جاثیه، تکذیب و انکار مطرح شده به ضمیر اسناد شده است: (وقالوا...) در حالی که در آیات بحث شده از سوره مؤمنون، تکذیب و انکار به صراحت به کافران اسناد شده است: (وقال الملأ من قومه الذين كفروا...) و علاوه بر این برخلاف آیه سوره جاثیه،

اوصافی برای کافران ذکر شده است که بر شدت تکذیب و انکار از سوی آنان دلالت دارد: (كفروا وكذبوا بقاء الآخرة وأترفناهم فى الحياة الدنيا). آیات سوره مؤمنون تصویر کافرانی را ترسیم می‌کند که با حضرت نوح (ع) در صدق دعوی رسالتش به مجادله پرداختند: (ما هذا إلا بشر مثلكم...) و پیامبرشان را تمسخر کردند: (أيعدكم أنكم إذا...); بنابراین: «کفر به مبدأ و معاد و پیروی از هوای نفس و انکار دعوت رسالت» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۵، صص ۴۱-۴۲)، سه ویژگی کافران قوم نوح است که در این آیه از قرآن به صراحت بیان شده است. و با توجه به این شرح‌ها روشن می‌شود که تکذیب و انکار قوم نوح به مراتب بیشتر از تکذیب کافرانی است که در آیه ذکر شده از سوره جاثیه به آن پرداخته شده است. بر این اساس آیه اول با «ما» و آیه دوم چون شدت انکار و تکذیب بیشتر است با «إن» منفی شده است.

چهارم: در آیه ۹ سوره احقاف آمده است: «قُلْ مَا كُنْتُ بَدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَيْتُمْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ»؛ (بگو: من پیامبر نوظهوری نیستم، و نمی‌دانم با من و شما چه خواهد شد، من تنها از آنچه بر من وحی می‌شود پیروی می‌کنم، و جز بیم‌دهنده آشکاری نیستم). اما در آیات ۱۱۱-۱۱۷ از سوره شعراء در بیان سرپیچی قوم نوح (ع) می‌فرماید: «قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ قَالَ وَمَا عَلَّمِي مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ إِنْ حَسَابُهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ قَالُوا لَنْ لَّمْ تَنْتَه يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُون»، (گفتند: «آیا ما به تو ایمان بیاوریم در حالی که افراد پست و بی‌ارزش از تو پیروی کرده‌اند؟!»، (نوح) گفت: «من چه می‌دانم

رفته است بر قوی بودن آن نسبت به «إن» دلالت دارد.

تفاوت «لا نفی جنس» با «لا و ما شبیه لیس»

لا نفی جنس و لا شبیه به لیس گرچه هر یک سبب نفی در جمله‌های اسمیه می‌شوند؛ لیکن از نظر معنا و دلالت، متفاوت هستند. برای تبیین اختلاف میان این دو حرف لازم است به این نکته اشاره شود که جمله‌ها از نظر دلالت دو نوع هستند: گاهی جمله‌ها فقط بر یک معنا دلالت دارند و حمل آن‌ها بر معنا یا معانی دیگر ممکن نیست که در این صورت چنین جمله‌هایی دلالت نصی یا قطعی دارند. و گاهی می‌توانند بر بیش از یک معنا حمل شوند که در چنین حالتی دلالت آن‌ها از نوع دلالت احتمالی است. بر این اساس: «لا نفی جنس نیز دلالت نصی دارد، به بیان دیگر برای نص در استغراق نفی به کار می‌رود و هرگز بر نفی واحد دلالت نمی‌کند. بنابراین در عبارت «لا رجل فی الدار» نمی‌توان در جواب آن از تعبیر «بل رجلاً» استفاده کرد؛ بلکه درست آن است که گفته شود «بل امرأة». اما در لا شبیه به لیس دلالت از نوع احتمال است؛ یعنی، مدلول آن می‌تواند نفی واحد یا نفی عموم باشد» (ابن هشام، ۱۹۷۹، ص ۳۱۶). از آنجا که لا شبیه به لیس در قرآن به کار نرفته است؛ بنابراین مقایسه و تطبیق آن با لا نفی جنس بر اساس آیات قرآن امکان نداشت. استعمال ما شبیه لیس در مواقع متعددی از قرآن و در دیگر متون نشان می‌دهد که این حرف در برخی ترکیب‌ها همانند لا نفی جنس برای نص نفی و شمول آن؛ به کار رفته است، برای مثال در آیه: «وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ» (مائده: ۷۳)؛ (معبودی جز معبود یگانه نیست.) و آیه: «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا

آن‌ها چه کاری داشته‌اند! حساب آن‌ها تنها با پروردگار من است اگر شما می‌فهمیدید! و من هرگز مؤمنان را طرد نخواهم کرد. من تنها اندازکننده‌ای آشکارم». گفتند: «ای نوح! اگر (از حرف‌هایت) دست برداری، سنگباران خواهی شد!» گفت: «پروردگارا! قوم من، مرا تکذیب کردند!».

آیه بحث شده در سوره احقاف مرحله‌ای از دعوت پیامبر اسلام (ص) را بیان و ترسیم می‌کند، که با آرامش نسبی همراه و مستند به حجّت بوده است و به همین سبب نیز فراز پایانی آن، با «ما» منفی شده است. اما آیات ذکر شده از سوره شعراء در مقام توصیف محاربه و مجادله قوم نوح (ع) با این فرستاده خداوند است. آنان، پیروان مؤمن نوح (ع) را از طبقه (الأردلین) می‌دانستند و خواهان طردشان بودند: (طلبوا طردهم) و ضمن تکذیب پیامبرشان، او را تهدید کردند که اگر از دعوت خود دست بردارد، او را سنگسار خواهند کرد؛ بنابراین روشن است که فضای این آیات به تأکید بیشتری نیازمند است و به همین دلیل فراز پایانی آیه ۱۵ که مشابه آیه ۹ از سوره احقاف است بر خلاف این آیه با «إن» منفی شده است.

ب) «إن» نافیه در ۱۱۰ موضع از قرآن به کار رفته است. و جز در آیات ۶۸ یونس، ۱۰۹ و ۱۱۱ انبیاء، ۴۱ فاطر، ۲۶ احقاف، ۲۵ جن و ۲۶ ابراهیم، در دیگر مواضع، خبر «إن» مقرون به «إلا» استثناء یا «لما» مترادف با «إلا» است، که افاده حصر می‌کند. و این ساختار حصر را، تقویت و تأکید می‌کند. به بیان دیگر قصری که با نفی و «إلا» باشد تأکید بیشتری به نفی می‌دهد و از آنجا که این ترکیب با «إن» بیشتر به کار

إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» (محمد: ۱۹) (پس بدان که معبودی جز «الله» نیست).

دو آیه مذکور بر نفی جنس دلالت دارند؛ لیکن تحلیل مواضع کاربرد هریک از این دو حرف در قرآن به روشنی نشان می‌دهد که میان آن‌ها از نظر نوع دلالت و معنا تفاوت‌های زیر وجود دارد.

الف) با تأمل در آیات و عباراتی که لا نفی جنس در آن‌ها به کار رفته است این نکته به ذهن مخاطب متبادر می‌شود که گویا این حرف در جواب سؤال «هل من...؟» بیان می‌شود در حالی که ما شبیه به لیس برای ردّ و نفی سخن به کار می‌رود؛ به بیان دیگر عبارت (ما من رجل فی الدار) در ردّ و نفی این کلام بیان می‌شود: (إن فی الدار لرجلا)، اما عبارت (لا رجل فی الدار) در پاسخ پرسشی است که از وجود جنس مرد سؤال می‌کند: (هل من رجل فی الدار؟)؛ بنابراین جواب با لا نفی جنس به منظور آگاه کردن مخاطب از موضوعی است که نسبت به آن علم و آگاهینداشته است و جواب در ما شبیه به لیس برای نفی یک سخن و یا تصحیح ظنّ و گمان اشتباه است. بر این اساس در آیه «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ» (مائده: ۷۳) ما شبیه به لیس به کار رفته است؛ زیرا در ردّ سخن مشرکین که گفتند: (إن الله ثالث ثلاثة) آمده است. علاوه بر آیه مذکور، تأمل در آیات ذیل نیز مؤید این نکته است: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَيَاوُمُومُ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ» (بقره: ۸)؛ (گروهی از مردم کسانی هستند که می‌گویند: «به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده‌ایم.» در حالی که ایمان ندارند). / «وَيَسْتَنزِدُونَ فَرِيقًا مِّنْهُمْ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ» (احزاب: ۱۳) (و گروهی از آنان از پیامبر اجازه بازگشت می‌خواستند و

می‌گفتند: «خانه‌های ما بی حفاظ است!»، در حالی که بی حفاظ نبود؛ آن‌ها فقط می‌خواستند (از جنگ) فرار کنند). / «وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» (آل عمران: ۷۸) (و می‌گویند: «آن از طرف خداست!») با اینکه از طرف خدا نیست). / «وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ» (توبه: ۵۶)؛ (آن‌ها به خدا سوگند می‌خورند که از شما هستند، در حالی که از شما نیستند؛ ولی آن‌ها گروهی هستند که می‌ترسند).

در تمام آیات فوق ملاحظه می‌شود که ما شبیه به لیس برای ردّ سخن به کار رفته است. اما آیات: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (بقره: ۲)، «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» (بقره: ۲۵۶)، «فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَأِيْمَانٌ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ» (توبه: ۱۲)، در مقام آگاهی بخشی و مطلع کردن مخاطب نسبت به موضوعات طرح شده هستند و بر این اساس همراه لا نفی جنس به کار رفته‌اند.

ب) اگر خبر لا نفی جنس بر اسم مقدم شود، علاوه بر سهل‌انگاری کارکرد نحوی، سبب تغییر در دلالت معنایی آن می‌شود به گونه‌ای که در چنین مواقعی از نظر معنایی صرفاً برای نفی جنس نیست؛ بلکه نفی واحد نیز از آن دریافت می‌شود. برخلاف ما شبیه لیس که در این صورت فقط از نظر نحوی سهل‌انگاری می‌شود؛ اما از نظر دلالت معنایی همچنان نصّ در نفی جنس است. همانند آیات «فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ» (شعراء: ۱۰۰) و آیه: «مَا لَكُمْ مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» (اعراف: ۵۹)؛ بنابراین در مواضعی از قرآن که همراه با تقدیم خبر، نفی جنس نیز مراد بوده است از ما شبیه به لیس استفاده شده است. آیه ۴۷ سوره شوری این نکته را به روشنی نشان می‌دهد: «اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ

او را مجنون می‌خواندند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲۰، ص ۳۵۸)). بدون اینکه آیه در صدد اثبات یا نفی این صفت نزد کسانی غیر پیامبر (ص) باشد. اما در آیاتی که خبر بر اسم لا نفی جنس و ما شبیه به لیس مقدم شده است، معنای عبارت بر نفی صفتی از مسند الیه مذکور در جمله و اثبات آن برای دیگری دلالت می‌کند. همانند آیه: «لَا فِيهَا عِوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ» (صافات: ۴۷)، (شرابی که نه در آن مایه تباهی عقل است و نه از آن مست می‌شوند).

در این آیه ضررهای شراب دنیوی از قبیل سردرد و مستی از شراب اخروی نفی شده است؛ یعنی این نوع از زیان‌ها در شراب اهل بهشت وجود ندارد؛ اما در شراب اهل دنیا موجود است: «حاصل معنای جمله این است که در آن، خمیری که برای مخلصین آماده شده، ضررهای خمر دنیوی و مستی آن و از بین بردن عقل وجود ندارد» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۷، ص ۲۰۷). و در آیات: «مَا لَهُمْ مِّنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ» (یونس: ۲۷) و «مَا لَكُمْ مِّنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ» (غافر: ۳۳) وجود هر پناه‌دهنده‌ای برای کافران و گناهکاران در روز قیامت نفی و برای کسانی غیر از این دو گروه ثابت شده است.

نتیجه

نتایج به دست آمده از پژوهش حاضر را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

۱- تفاوت ساختارهای نحوی در آیاتی که معنای مشابه‌ای را بیان می‌کنند، صرفاً برای تفنن در کلام نیست؛ بلکه هریک از این ساختارها دارای دلالت معنایی خاصی هستند.

مَنْ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمًا لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ، (اجابت کنید دعوت پروردگار خود را پیش از آنکه روزی فرارسد که بازگشتی برای آن در برابر اراده خدا نیست؛ و در آن روز، نه پناهگاهی دارید و نه مدافعی).

در عبارت (لا مرد له من الله) چون تقدیم صورت نگرفته است، همراه لا نفی آمده است؛ اما در عبارت (ما لکم من ملجأ یومئذ و ما لکم من نکیر) خبر بر اسم مقدم نشده است، بنابراین با (ما) منفی شده است.

علاوه بر این، مقایسه آیاتی که در آن‌ها خبر لا نفی جنس و ما شبیه به لیس بر اسم مقدم شده است با آیاتی که این تقدیم در آن‌ها صورت نگرفته است، نشان می‌دهد که در دلالت معنایی آن‌ها اختلاف وجود دارد. آیات بدون تقدیم، فقط حالت یا صفتی را از مسند الیه مذکور در جمله نفی می‌کنند، بدون اینکه به نفی اثبات آن نزد دیگران اشاره کنند. همانند آیه: «قَالَ سَأُوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» (هود: ۴۳)، (گفت: «بهبودی به کوهی پناه می‌برم تا مرا از آب حفظ کند!») (نوح) گفت: «امروز هیچ نگهداری در برابر فرمان خدا نیست؛ مگر آن کس را که او رحم کند!» در این هنگام، موج در میان آن دو حایل شد؛ و او در زمره غرق‌شدگان قرار گرفت!.

در این آیه وجود هر پناه‌دهنده‌ای صرفاً برای فرزند نوح (ع) نفی شده است، بدون اینکه نفی یا اثبات آن برای دیگران منظور باشد. همچنین در آیه: «وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ» (تکویر: ۲۲)، فقط به نفی صفت جنون نزد پیامبر (ص) اشاره شده است: «و رد تهمتی است که کفار به رسول خدا (ص) می‌زدند و

ندارد، به‌کار می‌رود و گویی که در جواب سؤال (هل من...؟) می‌آید درحالی که «ما شبیه لیس» برای ردّ و انکار سخن مخاطب به‌کار می‌رود.

۵- تقدیم خبر «لانفی جنس» بر اسم، علاوه بر اینکه موجب ابطال عمل نحوی این حرف می‌شود، معنای آن را از حالت دلالت قطعی و نصّی خارج می‌کند، که در این صورت معنای آن می‌تواند بر اراده نفی واحد نیز حمل شود. اما در «ما شبیه لیس» تقدیم خبر بر اسم فقط سبب ابطال عمل نحوی آن می‌شود؛ ولی از نظر معنا همچنان بر نفی عموم دلالت دارد. بر این اساس در آیاتی که همراه تقدیم خبر، نفی جنس مراد بوده از «ما شبیه لیس» استفاده شده است.

۶- درآیاتی که خبر بر اسم «لانفی جنس» و «ما شبیه لیس» مقدم شده است، معنای آیه بر نفی صفتی از مسند إلیه مذکور در جمله و اثبات آن صفت برای دیگری دلالت دارد؛ اما در مواضعی که این تقدیم وجود ندارد معنای آیه صرفاً بر نفی صفتی از مسند إلیه دلالت دارد؛ بدون اینکه به نفی یا اثبات آن در دیگران اشاره شود.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. الأزهری، خالد بن عبد الله (بی تا)، شرح التصريح على التوضیح، قاهره: دار إحياء الكتب العربية.
۳. ابن جنی، ابو الفتوح (۱۹۵۲)، الخصائص، تحقیق: محمد علی النجار، قاهره: دار الكتب المصرية.
۴. ابن عاشور، محمد بن طاهر (بی تا)، التحرير و التنوير، بيروت: مؤسسة التاريخ.
۵. انیس، ابراهیم (۱۹۷۸)، سرار اللغة، قاهره: مكتبة الأنجلو المصرية.

۲- آیات منفی شده با «ما» در مقایسه با آیاتی که با «لیس» منفی شده‌اند، به دلایل زیر بر تأکید بیشتری دلالت دارند:

الف) در آیاتی که اسم «ما» نکره است دفعات ورود حرف زائد «من» بر آن بیش از اسم «لیس» است. و از آنجا که این حرف برای تأکید بر نفی به‌کار می‌رود، کاربرد آن همراه «ما» سبب تقویت و تأکید معنای نفی می‌شود.

ب) حرف زائد «باء» در مواضع بیشتری بر خبر «ما» وارد شده است و چون این حرف نیز سبب تقویت نفی می‌شود از این رو ما شبیه لیس معنای تأکیدی بیشتری دارد.

ج) در قرآن برخی از موضوعات مهم همچون شرک که نفی آن‌ها به تأکید بیشتری نیازمند است با «ما» منفی شده‌اند.

د) اسلوب قسم که از انواع تأکید در کلام عربی است، در آیاتی که جواب آن منفی است مقرون به «ما» است.

۳- مقایسه و تحلیل مفهومی آیاتی که با «ما» و «إن» منفی شده‌اند، نشان می‌دهد که نفی با «إن» قویتر از «ما» است. علاوه بر این، از آنجا که قصر با نفی و استثناء، بر تأکید بیشتری دلالت دارد، ملاحظه آیاتی که با این شیوه بر قصر دلالت دارند نشان می‌دهد که کاربرد غالب «إن» در قرآن بر خلاف «ما» مقرون به ادات استثناء است.

۴- «ما شبیه لیس» در بسیاری از آیات قرآن همانند «لانفی جنس» برای نفی عموم جنس به‌کار رفته است؛ اما در نوع دلالت این دو حرف بر نفی عموم، تفاوت وجود دارد. «لانفی جنس» برای آگاه کردن مخاطب از موضوعی که نسبت به آن علم و آگاهی

۶. ابن عقیل، بهاء الدین (۱۴۱۶)، شرح ابن عقیل
علی‌الغیة ابن مالک، تحقیق: محمد محیی الدین
عبد الحمید، قم: انتشارات محمد وفائی.
۷. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴)، لسان العرب،
بیروت: دار طادر.
۸. ابن هشام (۱۹۷۹)، مغنی اللیب عن کتب
الأعاریب، تحقیق: محمد محیی الدین عبد
الحمید.
۹. ابن یعیش، موفق الدین (بی. تا)، شرح المفصل
للزخشری، طبع و نشره اداره منیریة.
۱۰. استر ابادی، رضی الدین (۱۳۱۰)، شرح الکافیة،
استانبول: مطبعة الشركة الصحافیة العثمانیة.
۱۱. اشمنونی، علی بن محمد (بی. تا)، شرح الأشمنونی
علی‌الغیة ابن مالک، تحقیق: محمد عبد
الحمید، قاهره: مکتبه النهضة المصریة.
۱۲. جرجانی، عبد القاهر (۱۹۸۴)، دلائل الإعجاز،
تعلیق: محمود محمد شاکر، قاهره: مکتبه
الخانجی.
۱۳. حقی، اسماعیل (بی. تا)، تفسیر روح البیان،
بیروت: دار الفکر.
۱۴. الخضری، محمد (۱۹۲۹)، حشیة الخضری علی
ابن عقیل، قاهره.
۱۵. سیویه، عمرو بن عثمان (۱۹۸۸)، کتاب، تحقیق:
عبد السلام محمد هارون. بغداد.
۱۶. سیوطی، جلال الدین (۱۹۵۱)، الإتقان فی علوم
القرآن، مصر: مطبعة مصطفى البابی الحلبي،
الطبعة الثالثة.
۱۷. _____ (۱۳۲۷)، همع الهوامع،
تصحیح: محمد بدر الدین النعسانی، مصر: مطبعة
السعادة.
۱۸. صبان، محمد بن علی (بی. تا)، حاشیة الصبان
علی شرح الأشمنونی، قاهره: دار إحياء الكتب
العربیة.
۱۹. طباطبائی، سید محمد حسین (۱۳۷۴)، تفسیر
المیزان، مترجم: سید محمد باقر موسوی
همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه
مدرسين حوزه علمیه قم، چاپ پنجم.
۲۰. طبرسی، فضل الله (۱۳۶۰)، مجمع البیان فی
تفسیر القرآن، تحقیق: رضا ستوده، تهران:
انتشارات فراهانی.
۲۱. فیض کاشانی، ملا محسن (۱۴۱۵)، تفسیر
الصادق، تحقیق: حسین اعلمی، تهران: انتشارات
صدر.
۲۲. قمی، محمد بن رضا (۱۳۶۸)، کنز الدقائق و بحر
الغرائب، تحقیق: حسین درگاهی، تهران: سازمان
چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
۲۳. عبد اللطیف، محمد حماسه (۲۰۰۰)، النحو و
الدلالة، قاهره: دار الشروق.
۲۴. فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰)، التفسیر
الکبیر، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۲۵. فیروز آبادی، مجد الدین (۲۰۰۵)، قاموس
المحیط، مصر: شركة فن الطباعة، الطبعة الثانية.
۲۶. قائمی نیا، علیرضا (۱۳۹۰)، معنا شناسی شناختی
قرآن، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه
اسلامی.
۲۷. مبرد، محمد بدر الدین النعسانی (۱۹۸۶)،
المقتضب، تحقیق: محمد عبد الخالق عضیمه،
قاهره: لجنة إحياء التراث.

۲۸. المجايدة، باسل عمر مصطفى (۲۰۰۹)، أثر اختلافات الإعراب فى تفسير القرآن الكريم، غزوة: الجامعة الإسلامية.
۲۹. محلى، جلال الدين و سيوطى جلال الدين (۱۴۱۶)، تفسير الجلالين، تحقيق: عبد الرحمان بن ابى بكر السيوطى، بيروت: مؤسسة النور للمطبوعات.
۳۰. مصطفى، ابراهيم (۱۹۵۹)، إحياء النحو، قاهره: مطبعة لجنة التأليف و الترجمة و النشر.
۳۱. النخجوانى، نعمت الله بن محمود (۱۹۹۹)، تفسير الفواتح الإلهية، مصر: دار ركابى للنشر.